

## زن آرزو

### در ایران يك قرن پیش

کتابی که خلاصه آن در ذیل نقل می گردد از روی نسخه ایست که در سال ۱۲۷۶ هجری قمری یعنی یکصد و دو سال قبل کتابت شده است. نام مؤلف و کاتب را در این نسخه مانند اکثر نسخ خطی فارسی نمی توان یافت و شروع و ختام آن به صورتی است که در خلاصه ذیل درج شده است، لیکن از طرز تحریر کتاب و نحوه تنظیم صفحه ها و حواشی و یکدست بودن تمامی آن و همچنین اغلاط بسیاری که در این نسخه یافت می شود، چنین بر می آید که بدست مؤلف نوشته نشده بلکه کار محرری حرفه ای است. بنا بر این اگر تاریخ تالیف این کتاب زمانی طولانی قبل از تاریخ کتابت نسخه حاضر نباشد طبعاً آنگاه قبل و یا لا اقل همزمان آنست. در هر صورت بدست آمدن چنین کتابی که حاوی مطالب قابل توجهی در باره طرز سلوک زن در مقابل مرد و مربوط به بیش از يك قرن قبل از روزگار ما باشد خالی از اعتبار و ارزش نیست و خاصه برای محققان جامعه شناسی که در مقام یافتن آناری هستند، که آداب و عادات و سنن ملی را باز گوید و حاوی مطالبی از روابط افراد خانواده باشد، مغتنم و شایسته هر گونه توجه است. از این گذشته لحن نوشته های کتاب که در بعضی موارد رنگ عبارات شیرین عامیانه بخود می گیرد و طرز مکالمه مردم را با یکدیگر حکایت می کند بسیار قابل ملاحظه است.

در تلخیص این کتاب بدین ترتیب عمل شده است که :  
اولاً اهم مطالب و رؤس موضوعات هر مبحث نقل گردیده و از شرح و تفصیل آن که بعضی اوقات مکرر هم می شود خودداری شده است.  
ثانیاً : بمنظور تفکیک مطالب و تسهیل مطالعه ، برای شروع هر مبحث عنوانی متناسب انتخاب گردیده است.  
ثالثاً : از نقل موضوعاتی که بقول مؤلف رکاکت داشته و در زمان ما هم طرح اینگونه مطالب و لو بقصد تعلیم و آموزش باشد باب نگردیده صرف نظر شده است.  
امید است که چاپ و نشر تمامی این کتاب در برنامه انتشارات سخن قرار گیرد و در دسترس علاقه مندان واقع شود.

اسمعیل صارمی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بعد حمد خدا و ذکر صفات محمد و آل او صلوات الله علیهم ، در شب یلدا که حدود

پایانش ناپیدا ، خود را مشغول کردن خواستم . چه مونسی برای تنهایی بهتر از کتاب و آئینی  
لایق نراز سیر الوالالباب بیچشم ؟

مطالعه کتب سر آمد و آفتاب بر نیامد . قصه بیابان رسید و صبح ندیدم .  
بخطاب شب زبان گشاده :

ای شب نه زلف اوست بریای تو بند

بس روز دراز بسر کشیدی تا چند

ای صبح تو نیستی چو من عاشق زار

من می‌گیرم بس است بازی تو بخند

از خطایم نمری و از عتابم اثری هویدا نشد . از خواب ملامت و از بیداری کسالت  
دست داد . از نوشتن اشعار در ماندم .

کی شعر ترا انگیزد خاطر که حزین باشد

يك نکته از این معنی گفتیم و همین باشد

بهر میدانی اسب خیال تاختم و بهر صحرا بی نوسن فکرت راندم . سواران میدان  
بلاغت و دلوران صحنه فصاحت نکته‌های نگذاشته‌اند که نگفته باشند و کوه‌ری نه که نسفته ،  
با خود گفتیم :

چو قطره تو بر زرف دریا بری بدبوانگی ماند این داوری

آخر الامر بر آن شدم که شرحی در سلوک و رفتار این سلسله علیه اعلی الله قدرهن  
نوشته ، چیزی که قابل ملوک نباشد بلکه را شاید و سخنی که در مجالس خوانین عار آید  
حضور خوانین بکار آید و حال آنکه همه را در کار است .

سخن کز روی جان خیزد نشیند لاجرم بردل

### ضرورت ازدواج

خداوند عالم آدم و حوا را آفرید و محبتی در دل همدیگر انداخت که ماورای محبت  
است وزن ، وطن و مسکن برای مرد قرارداد . در کلام مجید امر به تزویج فرموده و در احادیث  
نبوی مذمت تجرید نمود .

مایه استراحت و دوام لذت و معیشت از آن حاصل می‌شود . نه اینکه تصور شود این  
لذت و عیش از معشوقه بازی و شاهد خواسته‌اند :

خرابت کند شاهد خانه کن

برو خانه آباد گردان به‌زن

اگر چه اول عقبات درکات و ابتدای مرارات ، اختیار اهل و مال است . بی‌زن و مال  
کار دنیا نتوان ساخت جز بدشواری . معظم علایق دنیوی زن است اینست که حبیل الشیطان  
می‌نامند و علاقهای که مرد را نسبت به زنت ترك پدر و مادر و برادر و سایر اقربا را می‌کند  
و اختیار خلود در آتش می‌کند ، محض برای رضای خاطر زن . امر زن عظیم است و سر این  
لایبخل و لامحاله مرد را از زن گریزی نیست .

اگر یکشبی در کنارش کشی

تو هم جور بینی و بسارش کشی

می بینی زنان را، که بجهت خاطر مرد بیگانه که در مدت عمر ندیده، بلکه نامش نشنیده بمحض تزویج از ماسوی بیگانه گشته و ترك همرا نموده و بجهت محبت شوهر از اینار زرو نثار جان و سر، مضایقه ندارد، و احیاناً پوست حماری را عرض نافهٔ تنار می داند، سر کین خشک را بدل مشک می کند و از ناز کفتار که شیرین ترین اسباب شیرینی اهل فن است استعانت می جوید و از همهٔ این مقدمات، محبت شوهر می خواهد .

عشق از این بسیار کرده است و کند سبجه ها ز ناز کرده است و کند غافل از اینکه همهٔ این ها افسانه است و افسون، بهیچ کاری نیاید و هیچ محبتی را نشاید. لایسن و لایغنی من جوع، کفتار شیرین در کار است نه ناف کفتار رنگین، که محبت از حسن خلق خیزد و زشتی و زبائی مایهٔ محبت نمی شود .

زبائی که ممزوج بساز کاری نباشد، زشت رو بهتر از او خواهد بود .

اگر خانه آباد و هم خوابه دوست خدارا برحمت نظر سوی اوست

پس در تحصیل نیکی اخلاق و خوشی سلوک باید بنوعی زن ساعی باشد که حاجت بدعا ودوا نباشد .

### در باب سلوک زن

که لابد است محبت از طرفین کامل باشد و این امر را قیاس سایر امور نمی توان کرد. کسیکه عشق بکسی داشته باشد همیشه خلاف محبت دیدن ترك می کند. از ترك او اگر نفع نکند نقصان نخواهد آورد. چگونه می شود که مادام الحیات تحمل سلوک کرد؟ و در مجالست و معاشرت عیوبات ظاهر می شود و سبب تنفر قلب مردان می شود. زن لازم است بنوعی حرکت کند که هرگز کدورت در میان نیاید. اغلب اتفاق افتاده که بسیار صاحبان حسن و جمال و عقل و کمال، در نظر مرد از مار گزند بدست و بجهت رفع کدورت و تحصیل محبت از دنبال این ملا و عقب آن بی بی افتان و خیزان. سبحان الله :

سالها دل طلب جام چشم از ما می کرد

آنچه خود داشت ز بیگانه تمنای کرد

محبت در وجود خودش می باشد. غمدهٔ سر بتنگار اینست که زشت رواج خود مایوس است، خوش خوئی و نیکی خلق را پیشهٔ خود می سازد و دل خلق را بدست می آورد. خوب رو استغنائی خوب روی تحویل می دهد و بحسن خود خاطر جمع است. خیال می کند آنچه می کند خوب است. بگفتار خام بیهوده گویان فریب می خورد کسبهٔ تعریفش می کنند و بگوشش می خوانند :

طریق عشق بر معشوق ناز است

که عاشق از دو کیتی بی نیاز است

بیچارهٔ فقیر، قافیه را می بازد و وقتی خبر دار می شود که با آن همه حسن از نظر افتاده. فریب حسن و جمال باید نخورد و طریق سلوک را از دست ندهد و در هر حال و احوال مطیع امر و نهی مرد باشد و از خود بگذرد و اگر فی المثل مرد دستش را گرفته با آتش بیندازد، آتش را از باغ و بوستان بهتر بداند .

یا مکن با فیل بسانان دوستی  
یا بکش بر چهره نیل عاشقی  
یا بنا کن خانه‌ای درخورد فیل  
یا فرو بر جامه تقوی به نیل

### در باب تکلم

شرط دیگر حفظ زیانتست، که زخم زبان بدتر از زخم سناست. زبان را اثری غریب است. در محبت و عداوت، قلب، سلطان بدست. باید سخنان تلخ نگوید که قلب برنجد. اگر مرد را در حال تغییر ببیند، حسابی یا بی حساب، بجا یا بی جا، تا بتواند بگفتار نرم و ملایم از آن تغییر یابین بیاورد. هر چند گناهی نکرده باشد اسناد گناه بخود دهد. طوری کند که مرد را خجل کند. یک کلمه بد کردم، غلط کردم، بهتر است در مقابل صف آرایی کردن و سخنان زشت گفتن و شنیدن. اگر فرضاً دید که تغییر حالت شده و رفع تغییر نگشته است، تغییر آن مجلس بدهد، نه بطور قهر، به بهانه‌ای از مجلس برخیزد و فوراً مراجعت کند. در وقت تکلم پهلوئی بخاطرش نرسد، بکدستش را مشرق یشدازد و یکی را مغرب، گاهی دست بر کمر، گاهی باسقف خانه آشنا باشد. اگر بیچاره، پهلویش نشسته باشد سرو صورت او را خورد کند. دهن کف کرده، چشمها از حدقه بیرون رفته، بادست‌های یک گزولیم، گرمی نماید. الفاظش خشن، از این زانو به آن زانو می‌افتد و می‌غلطد. صدا بر هفت آسمان بلند می‌کند.

پس تکلم زن باید بملاصحت باشد، بد آواز نازک و علیل که گویا از ناخوشی برخاسته. بانائی و قشنگی گاهی سرانگشت حرکت بدهد، اینطرف آنطرف نگاه نکند، چشم را ندراند، و شیرین و نمکین، سخنان محبت آمیز و کلمات شوق انگیز بگوید. گاهی بدهن دست برده. باید حرکات او در تکلم چنان باشد که بهمان حرکت و تکلم چنان دلربائی کند که همه را چشم و گوش بسوی او باشد.

تصور کنید که خلقت من اینطور است. این تصورات از سبک عقلی است و الا جمیع کارانسان کسبی است و خلقتی نیست. *انسانی و مطالعات تربیتی*

### حسن رفتار و رعایت آداب

هر گز قهر نکند هر چند صدعات کلی ببیند. هر گز روتوش نکند، گره برابر و نزنند. بزندان قاضی گرفتار به که در خانه بینی برابر و گره کشاده رو و خندان و بشاش باشد. مثل بیوه زنی ماتم زده، دایم دستش در بغل یا بر زنج باشد. گویا عزیزش مرده یا کشتی او غرق شده با از صبح تا شب حملی کرده. نان برای زنش تحصیل کرده. چه خبر است؟

کسیکه در حال نزع باشد آب حیات و حب نبات را نمی‌توان از دست او گرفت. در رفتار، باید تند راه نرود و گردن را کج نکند، قوز را بیرون نیاورد. رفتار نرم باشد. قدم یواش بردارد. بطوری حرکت کند که در همان حرکت کمال دلربائی داشته باشد نه مانند زنان بسد کار سرو ته بجنباند. باید با کمال وقار و نمکین، مستانه و قشنگ حرکت کند.

آن کیست کاندن رفتنش صبر از دل ما می برد  
 ترك از خراسان آمده از فارس یغما می برد  
 باید وقت راه رفتن دستها را زیاد حرکت ندهد ، مثل چوب خشك هم به پهلو  
 نچسباند ، بسیار کم حرکت بدهد .  
 جنبانیدن سر بن لازم نیست ، که در حرکت ملایم او خواهد جنبید . حرکات جلف  
 و سبک در راه رفتن کارشاهدان بازار است که حریف می خواهند پیدا بکنند .  
 در مجلس آب دهان نیندازد و دماغ پاک نکند . انگشت بدماغ ابدأ نبرد که بسیار  
 بد حرکت است ، باعث نفرت قلوب می شود و ملتفت دماغ و چشم باشد که فی در گوشه  
 چشم جمع نشود و آب بینی در گوشه های دماغ خشکیده نشود و سرازیر نباشد . دستمال نازک  
 کوچک نرمی در دست داشته باشد که چشم و دماغ را گاهی پاک کند .

### هنگام صبح

البته لازم است از خواب قبل از مرد برخیزد که هرگز روی خود را نشان مرد ندهد  
 و بمنزل دیگر برود خود را آراسته و پیراسته کرده مراجعت کند . اگر مرد پیش از او برخاسته  
 باشد باز به تعجیل برخاسته روی خود را نشان نداده از اطاق بیرون برود ، خیال نکند چه  
 ضرر دارد ، و خواستن را کسی از شکم مادر نیاورد . البته سعی بهم رسانیده ، از اسباب ظاهری سبب  
 آن ممکن است .

زن باید طوری باشد که مرد بشوق و ذوق بدون آگراه ، مثل گل او را ببیند و ببوسد  
 و هر چه زیاد تر ببوسد شوقش افزون شود .

در وقت نشستن يك مرتبه خود را بزمین نیندازد که کرد بر آسمان رود ، و جارا  
 تنگ نکند ، و نزدیک مرد بنشیند ، بدوزانو بنشیند . مهموم و مهموم نه نشید ، گاهی دست  
 مرد را در دست بگیرد .

کهی بوسه بر چشم مستش دهد  
 زلف خود را بدستش دهد  
 پهلوی مرد نشستن بهتر است از رو برو بودن ، نزدیک بخاری و دود نه نشینید ، صورت  
 را با آتش نگیرد . اطاق را گرم کرده باشد بهتر از زیر کرسی نشستن است که زیر کرسی رنگ  
 بشره را ضایع می کند و کسالت می آورد .

### آیین آرایش

سرخاب کمتر بمالد ، بحدی بمالد که شبیه برنگ اصلی بشره باشد ، و سمر از یاد  
 پهن نکند ، موی پیشانی را زیاد نگذارد بلند شود که رسم فلان باجی است . حکماً روزی  
 دود فعه پیراهن را عوض کند . در زمستان لامحاله دوزیک مرتبه عوض کند .  
 هرگز ناخن را چون ارمنیها سفید نگذارد که بسیار بد است ، روی ناخن باید  
 قرمز باشد .

سرانگشت ها کرده عناب رنگ بخون عزیزان فرو برده چنگ  
 خضاب دست بسیار بد باشد، خصوص يك روز که گذشت علاوه بر بد رنگی، کثیف  
 هم می شود. هیچ رنگی بهتر از سفیدی دست و سرانگشت قرمز نخواهد بود.  
 غرض، در تهذیب اخلاق، و رضای خاطر شوی، باید کوشید. فریب خوش آمد گویان، و  
 حسن و جمال خود را نخورد که بعد از آن پشیمانی نمری نخواهد بخشید.

### شبانگاه

شب که بنای خواب باشد، این باب معظم ابواب است. همه مقدمات و هنگامه  
 برای استراحت شب است.  
 شبدا برای سکون و راحت، خدا خلق کرده است. اگر آنهم مثل روز باشد  
 زهی بدبختی.

روز در کسب هنر کوش که می خوردن روز

دل چون آینه، در رنگ ظلام اندازد

آن زمان وقت می صبح فروغ است که شب

گرد خسرگاه افق چشمه شام اندازد

شب، انسان باید مشغول هیچ کاری نشود و هر کس هر عالمی که دارد، راحت خود را  
 در آن می داند، مشغول باشد.

خیط عظیمی کرده اند زنها که مایه محبت را نوبك رخت خواب خوابیدن دانسته اند  
 این امر قطعاً از آن پیره زنه های منحوس و بد شکل که چون نهنگ بخت بد، مرد را فرو گرفته اند،  
 بدعت شده است. چنین عادت که باقی مانده اگر زنی دور از شوهر بخوابد صبح خاله ها و  
 دایه ها آه های سوزناک می کشند و افسوس های دردناک می خورند که بمیرم برای دخترم که سیاه  
 بخت شده و سیاه روز است، شب ها تنها می خوابد. اگر می خواست تنها بخوابد خانه پدرش یا  
 مادرش مگر لقمه نان قحط بود. باین افسانه، خانه بیچاره را خراب و منک محبت را ویران  
 می سازد.

این غلط است. اگر از محبت لیلی و مجنون باشند، يك جا خوابیدن لابد موافق  
 اقوال حکما و اطباء، و تجربه مجربین و گفته اهل ذوق، محبت را می برد و سبب عداوت می شود.  
 در کتاب حکما نوشته اند: از حکیمی سؤال کردند که شخصی بکسی عشق دارد، دست از همه  
 امورات کشیده و امر معیشت او مختل مانده و دریشان گشته. هر چه می کنیم صلاح پذیر نیست،  
 بجززبادی شوق. گفت باهم يك جارخت خواب بیندازند بخوابند، که نفس به نفس بخورد شوق  
 را کم می کند.

طبایع انسانی را خداوند به يك نهج خلق نافرموده است که باهم در آن واحد بخوابند  
 و در يك آن بیدار شوند. هر دو يك مزاج باشند، در سرما، گرما باهم یکسان باشند و در صحت  
 و سقم باهم شريك باشند. یکی می بینی خوابش می گیرد، یکی بیدارست. بآن بیدار  
 لامحاله بد می گذرد.

یکی سردش می شود ، یکی گرمش می شود . یکی نفس می زند ، یکی دماغش می گیرد . یکی زود بیدار می شود ، یکی سرفه می کند . بعد از آنکه مزجه مختلف شد يك جا خوابیدن سبب اذیت و نفرت می شود .

پس زن موافق قاعده اینست که رختخواب جدا گانه پهلوی مرد بپندازد . لباس خود را عوض کرده زیاده از يك زیر جامه نپوشد . زیر جامه نرم و نازك بسیار لطیف و پاکیزه بپوشد . ارخالق نپوشد بهتر است . اگر لابد باید بیوشد ارخالق نرم و تنگ باشد . در جیب خود چیزی نگذارد . جیب خود را انبان ملاقطب قرار ندهد ، که هر چه می خواهی دست بجیب کرده در آورد . اگر کیس دراز ندارد ، که نعمت فراوان حاصل است . و اگر چون دم اسب دراز است متوجه باشد که زیر نماند ، در کردن و دست و پا نه بیچد . و لامحاله خود را معطر کند . حرف رختخواب در رختخواب باید بماند . سهل است خود مرد را هم نباید بگوید چه گفتی ؟ لعنت بر زنهایی که جز چنین باشند .

ترا من دوست می دارم که هر شب در آغوشت کشم تا نیمروزی  
 مراد عاشق از معشوق اینست و گرنه مادری دارم چو یوزی  
 مطالب دیگر لازم است که در این باب نوشته شود ولی رکاکت دارد . آن خود  
 موقوف بفهم و ادراك زن است و از ذکر آن اعراض می کنم . الحمد لله استادان این فن از  
 زنان بسیارند که حرفهای ول ، که به هیچ کاری بر نمی خورد می گویند و آه می کشند . باران  
 چرا زیاد آمد ؟ باد بر آمد ؟ علف چرا سبز نشد ؟ برف پشت بام را خراب می کند .  
 خانه خراب ، ام المصیبه ، بتوجه ؟ ام الصبیان . به توجه ؟ باران زیاد آمد غصه را انبار  
 دار بخورد ، علف سبز نشد گریه اش را صاحبان رمو گو سفند بکشند ، برف زیاد آمد زحمت  
 بعهده آنکه پاك می کند ، من و ترا کجا می برند ؟ عوض این حرفها چیزی تعلیم کن که  
 بکار بیچاره ای بیاید و نفعش بمسلمانان برسد .  
 بجهة اینکه اوراق سفید نماند ، نمکی از این کلام ، داخل این طعام بشود چند  
 فقره در مقدمه اش ذکر می کنم که اغلب نکات در آن می باشد . . . . .

چون قلم اندر نوشتن می شنافت      چون بعشق آمد قلم از سر شکافت

### نتیجه کلام

آنچه نوشته شد برای شخصی است که می خواهد معشوقه باشد ، محبوبه باشد . مختصر و مفید بنویسم . باید رفیق باشد ، معنی رفاقت اینست که در هر کاری ماهر و استاد باشد مرد را بی نیاز کند . خانه دار باشد که مرد محتاج به بی بی پیدا کردن نشود . در خانه ، جانانه باشد و در آداب و کلام در دانه . بزند ، بگوید بگردد و بگرداند .  
 خوش بود عیش باشکردهنی

اگر مایل عیش است و توقع خوشی دارد که عمر خود را بخوشی بگذراند و مالک جان و

مال مرد باشد و مرد را بی او عیش حرام باشد باید آنچه نوشته شد بکار بندد.

### التماس دعا و ختم مطلب

آنچه بخاطر رسید از سلوک زن با مرد در شب تنهایی این کتاب در سایه نمودم. اینست که اگر کسی این نحو سلوک بکند رند به بیند و بد بگذراند یا محتاج بمصلح باشد مر العنت کند والا مرا باید بدعای خیر شاد سازند.

عمر ما که گذشته بکار ما دیگر نمی آید. بکار هر کس بیاید ما را فراموش نکند.

تمام شد کتاب در یوم یازدهم شهر جمادی الثانیه

من شهر سنه ۱۲۷۶

من الحجره



### عاشق مشوید اگر توانید

آرام دل مرا بیخوایید مع علوم این مردم چشم من نشانید  
 آوازه عشق من شنیدید اندازه حسن او بدانید  
 چون صورت روی او دیدید الحمد وان یکاد خوانید  
 از دور در او نگاه کردن انصاف دهید کی توانید  
 از دیده و جان و از دل و تن این خدمت من بدور سانید  
 ای خوبان او چو آفتابست در جمله شما به او چه مانید  
 عشق اندوه و حسرت و خواری عاشق مشوید اگر توانید  
 (سید حسن غزنوی)